

نگاهی به سفرنامه حاجی پیرزاده

شمیم‌الحق صدیقی*

نوشتن سفرنامه کار هرکسی نیست. عده معدودی هستند که سفرنامه جذاب نوشته‌اند. حاجی محمد علی پیرزاده نایینی یکی از آنهاست که سفرنامه‌اش را به نام «سفرنامه حاجی پیرزاده» نگاشت. از مطالعه سفرنامه مذکور معلوم می‌شود که وی فرزند ارجمند محمد اسماعیل از مردان با ذوق و درویشان شهیر و عارفان خوش محضر نیمه دوم قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری است. وی در عصر خود مورد اعزاز خواص مملکت و محل احترام عامه مردم بود و رجال و اعیان شهر و تعدادی از عرفا و متصوفه بلاد ایران و کشورهای خارجی بدو ارادت می‌ورزیدند. صفای قلب و محضر لطیف و مشرب و سيعش موجب جلب اعتقاد عموم شده بود و هنوز هم صفات انسانی و حالات روحانی‌اش زبانزد اهل صفا و اخوان وفا و اصحاب عالم معنی است.

حاجی پیرزاده طبق نوشته طرائق الحقائق و روایت فرزندش آقای نیرالدین پیرزاده و نیز اشاراتی که در سفر حاضر وجود دارد دو سفر به فرنگ کرده است.

از سفر اول خبری و نوشته‌ای در دست نیست. بنا به روایت آقای ترجمان‌الممالک (مرتضی فرهنگ، که در اوایل جوانی به محضر حاجی رفت و آمد داشته است) آن سفر را با سپهسالار به کشورهای خارجی رفته است. از اشارات خودش در سفرنامه برمی‌آید که سفر اول وی به سال ۱۲۸۵ هجری قمری بوده است.

سفر دوم (۱۳۰۳-۱۳۰۵ ه.ق) حاجی پیرزاده، که از آن سفرنامه‌ای به جای مانده، به خواهش و در معیت احمدخان مؤیدالملک و صاحب دیوان شیرازی بود. در این سفر

* دانشیار فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

از راه هند به اروپا می‌رود و در برگشتن از طریق بغداد و بصره به ایران برمی‌گردد. درین مدّت ممالک هند، فرانسه، انگلیس، آلمان، اتریش (و متعلقات آن) و عثمانی و عراق و غیره را دیده و با اشخاصی چون میرزا محمد باقر بواناتی و میرزا حبیب اصفهانی و ادوارد براون و حسین قلی نواب میرزا ملکم خان و نریمان خان و معین‌الملک (مشیرالدوله) و حکیم پولاک و شیخ محمد عبده و میرزای شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی و دیگران ملاقات و گفتگو کرده است.

سفرنامه حاضر حاجی پیرزاده (از تهران تا لندن) به کوشش استاد تاریخ دکتر حافظ فرمانفرمایان با مقدمه آقای ایرج افشار از روی نسخه سفرنامه به شماره ۶۹۵ در کتابخانه مجلس شورای ملی مورخ سال ۱۳۲۱ قمری به کتابت میرزا مهدی نسخ‌نویس در سال ۱۳۴۲ در چاپخانه دانشگاه تهران به چاپ رسید. آقای نیرالدین فرزند آقای حاجی پیرزاده می‌فرمودند که نسخه‌ای اصیل از این سفرنامه (به خط خود حاجی پیرزاده) را در اختیار داشته‌اند که یکی از دوستان مرحوم شان در اواخر حیات خود آن را برای خواندن و استنساخ از ایشان گرفته است و نسخه مذکور هنوز در خانه آن مرحوم است.

سفرنامه، تاریخ زنده و مستند سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و معماری به شمار می‌رود چون مجموعه واقعات و رویدادها و منظره‌های مختلف چشم دید نویسنده می‌باشد. سفرنامه حاجی پیرزاده هم از این‌ها مستثنی نیست. از آن‌جا که گنجاندن تمام واقعات و رویدادها و منظره‌های سفرنامه حاضر در این مختصری ممکن نیست، فقط آن‌هایی که بیشتر جالب توجه و مخصوصاً مربوط به بمبئی (ممبئی کنونی)‌اند، از لحاظ می‌گذرند.

حاجی پیرزاده ضمن توصیف بندرلنگه قدرت خدا را هم بیان می‌کند:

”بندرلنگه شهر خوبی‌ست. از بندر بوشهر خیلی بزرگتر، به قدر هفت هزار خانواده جمعیت دارد. در اطراف شهر نخیلات بسیار دارد و در شهر لنگه عمارات سنگی بسیار خوب ساخته‌اند. آب روان در لنگه یافت نمی‌شود. آب خوراک آن‌ها از چاه و برکه یعنی آب انبار. دو روز قبل در آب انبارهای لنگه ابداً آب نبوده. به قدرت خدا لگه ابری در بالای سر شهر لنگه پیدا می‌شود

به قسمی می بارد که جمیع آب انبارها و باغات و نخیلات آنجا را از آب مملو می سازد. و شهر لنگه تاجرهای معتبر دارد که تجارت آنها بیشتر مروارید است که مروارید خوب از بحرین و عمان به بندرلنگه می آورند و از آنجا به طرف هندوستان می برند. و به قدر پنجاه خانوار جمعیت هندو در شهر لنگه هست که

آن‌ها نیز تاجر مروارید می باشند و لنگه از طرف خشکی بندرگاه فسا و جهرم و لار^۱ است.

سلسله فارسی در بمبئی بسیار محترم و معتبر و مردمان با دولت و مکنّت بسیار دارند و مردمان فارسی در بمبئی ابداً فعلگی و کسب پست و گدایی نمی کنند.

حاجی پیرزاده ضمن وصف شهر بمبئی (ممبئی کنونی) تذکار گل‌ها و میوه‌های هندوستان هم می نماید:

”شهر بمبئی الحق عجب شهر بزرگ معمور

آبادی است. حالا جمعیت شهر به قدر نه صد هزار نفر می شود که هفتاد هزار خانه^۲ دارد. جمیع شهر سبز و خرم و درخت‌های گل از قبیل هر گلی مملو از گل همه رنگ و میوه‌های هندوستانی از هر نوع موجود بود. میوه‌های هندوستانی ابداً در ایران یافت نمی شود و نیز میوه‌های ایرانی در هندوستان^۳ پیدا نمی شود. مثلاً درخت انگور و انار و انجیر و زردالو و سیب و سایر میوه‌جات ایرانی به هیچ وجه درخت آن در بمبئی نبوده و نمی شود، حتی درخت‌های گرم سیری ایران از قبیل مرکبات و نخیلات نیز در بمبئی پیدا نمی شود. هوای بمبئی بسیار گرم است و گرمای آنجا غیر از گرمای عربستان و گرم سیرات فارسی است چرا که در گرمای سیرات فارس از هر قبیل درخت میوه و انار و انگور می شود و در بمبئی ابداً نمی شود. درخت انبه و نارگیل و تاری و موز در خانه‌ها بسیار است و درخت‌ها و گل‌هایی که در خانه‌ها صحراها و جنگل‌های

۱. اصل: «لازم» است که غلط می باشد.

۲. اکنون با مرور زمان جمعیت بمبئی بیش از ده میلیون نفر و تعداد خانه‌ها صدها هزار شده است.

۳. اینجا مراد از بمبئی است چون انگور و انار و سیب و غیره در نقاط دیگر هند می روید.

بمبئی دیده شده ابداً در ایران و جنگل‌های مازندران و رشت فارسی دیده نشده بود.^۱

ضمن توصیف سبک معماری بمبئی ذکر وسایل عبور و مرور مردم را می‌کند که مخصوص آن‌جاست:

”کوچه و راه را در بمبئی ترک می‌گویند، کوچه‌های وسیع که همه را ساخته و شسته نموده‌اند و کنار کوچه‌ها را با سنگ تراشیده فرش نموده‌اند و عمارت‌ها را به طرز فرنگستان چهار مرتبه^۱ و پنج مرتبه و شش مرتبه بر روی هم ساخته‌اند. دکان‌ها در مرتبه تحتانی است و منزل‌گاه نشیمن در مرتبه‌های فوقانی و عمارت‌ها را بیشتر از سنگ تراشیده ساخته‌اند و عمارت آجری کمتر است و روی بام عمارت‌ها از سفال است تماماً مثل ناودان آجری، و عبور و مرور مردم بیشتر با گاری و گاو و کالسکه اسبی و تراموا که کالسکه بسیار بزرگی است که با دو اسب می‌برند ولی چرخ او در کوچه‌ها در روی خط آهن حرکت می‌کند. و نیز کالسکه بخار که در بمبئی او را ریل می‌گویند در اکثر کوچه‌ها حرکت می‌کند و مردم از محله به محله می‌روند، طول و عرض شهر بمبئی بسیار بزرگ است و محله و خانه‌ها خیلی از هم فاصله دارد، دو فرسخ و سه فرسخ طول و عرض شهر می‌شود.“

در شهرهای بزرگ هند که کمبود آب است، دولت تاکید می‌ورزد که ساختمان‌های بزرگ آب باران را انبار بکنند و به‌کار ببرند. این کار را در بمبئی در آن زمان هم می‌کردند که حاجی پیرزاده از آن شهر دیدن کرد البته در تالابی بالای شهر چنانکه می‌نویسد:

”چون در شهر بمبئی سالی چهار ماه از اوّل تابستان به بعد برسات می‌شود یعنی باران زیاد می‌آید به طوری که گویا از آسمان نهرها به زمین جاری‌ست و هنگام برسات در بمبئی هوا بسیار خوب می‌شود و دولت انگلیس در شش فرسخی بالای شهر بمبئی تالاب بسیار بزرگی درست کرده که آب باران در آن‌جا جمع

۱. به معنی طبقه؛ حالا در بمبئی ساختمان‌های آسمان تراش هم است.

می‌شود و حکمت‌ها و تدبیرها به‌کاربرده که آب صاف می‌شود و دُرد و خاک و جرم آن گرفته می‌شود و لوله‌های بزرگ از آهن ساخته و آب صاف شده را از شش فرسخ مسافت وارد شهر بمبئی می‌نماید و در جمیع خانه‌ها و عمارت‌ها و طاق‌های مرتبه ششم عمارات لوله‌ها نصب کرده و شیرها قرار داده که در هر جای از عمارات بخواهند موجود است و چنان آب خوش طعم گوارایی است که کمتر چشمه‌ها و رودخانه‌ها به‌خوبی آن آب دیده شده و چنین آب خوبی از برای فقیر و غنی اهل شهر یکسان است و بی‌زحمت از برای همه کس و در خانه‌ها و کوچه‌ها و محله‌ها حاضر و موجود است بلکه در خانه‌هایی که حوض دارد همان آب باران صاف کرده لطیف از فواره‌ها دائم جاری است.“

راجع به پارسی‌ها در بمبئی چنین تذکار می‌نماید:

”طایفه گبر زردشتی که آن‌ها را در بمبئی فارسی (پارسی) می‌نامند بسیار مردمان پاک و پاکیزه و خوش لباس و تمیز می‌باشند. مردهای آن‌ها کلاه سیاه از کاغذ بر سر می‌گذارند. شبیه به کلاه‌های قدیم ایرانی است و قبای سفید بلند در بر می‌کنند و زن‌های آن‌ها لباس‌های ابریشمی خوب الوان می‌پوشند و سر آن‌ها باز است، یک پارچه نازکی بر سر می‌اندازند. سلسله فارسی در بمبئی بسیار محترم و معتبر و مردمان با دولت و مکنت بسیار دارند و مردمان فارسی در بمبئی ابداً فعلگی و کسب پست و گدایی نمی‌کنند. اگر گدایی از مملکت خارج بیاید به‌او دستگیری می‌کنند و او را آسوده می‌نمایند. هنگام توقّف حقیر در بمبئی به‌قدر دویست خانوار جمعیت از دست حکومت یزد که معدّل‌الملک شیراز بود فرار کرده به بمبئی آمدند و به‌کاری مشغول ساخته که کار بکنند و محتاج نشوند و طایفه فارسی‌ها خانه‌ها و عمارت‌ها و بنگله‌های خوب دارند و تجار معتبر در میان فارسی بسیار است.“

به‌اطلاع ما نخستین گروه پارسی‌ها به‌استان گجرات آمده بود. رهبرشان قبل از آمدن، از راجای گجرات پناه خواسته بود. راجای گجرات گفت از آمدن شان از گنجایش گجرات کاسته خواهد شد. رهبر گروه، قدری شکر به‌راجا فرستاد و گفت آن را در یک پیاله شیر بیامیزد و خودش بیند که در گنجایش پیاله هیچ فرقی پیدا نمی‌شود.

ما همانطور شیر و شکر خواهیم شد و به‌رفاه و بهبود گجرات خواهیم افزود. راجای گجرات به‌ایشان پناه بخشید و همان‌طور شد. زیرا امروزه بزرگ‌ترین صنعتکار نه فقط گجرات بلکه تمام هند تاتااست که یک نفر پارسی جمشید جی تاتا صنعتکاری را شروع کرده بود.

از بمبئی تا پونه راه را برای راه آهن توی کوه سوراخ کرده ساخته‌اند. از پونه به‌بمبئی در بین راه کوه و دره‌ها همه جنگل است و درخت‌های آن در زمستان هرگز خزان نمی‌شود. خوبی این همه را به‌زبان خود حاجی پیرزاده ملاحظه بفرمایید:

”از بمبئی تا پونه راه آهن که عبور می‌کند، بیشتر در کوه عبور می‌نماید و از کوه‌های بسیار بلند راه آهن را عبور داده و بیست و دو موقع است که کوه را سوراخ کرده‌اند و راه آهن از توی سوراخ کوه عبور می‌نماید و به‌طوری راه را از کوه بالا برده‌اند که شخص که در توی کالسکه بخار نشسته است به‌هیچ وجه ملتفت نمی‌شود که کالسکه از کوه بالا می‌رود. کم کم کالسکه به‌سر کوه که رفت می‌بیند چقدر کالسکه به‌بلندی رفته است. و از پونه به‌بمبئی در بین راه آبادی‌های بسیار دارد و کوه و دره‌ها همه جنگل است و درخت‌های آن جنگل در زمستان ابداً خزان نمی‌شود.“

باری حاجی پیرزاده در دریای سفید با کشتی سفیر می‌کرد که طوفان شدیدی به‌پا شد. وی آن را به‌طور احسن ترسیم می‌کند: شب اول را جهاز در دریا خوب حرکت کرد و بحمد الله خوش گذشت. شب دوم پناه بر خدا. چنان دریا انقلاب و تلاطم^۱ به‌هم رسانید که خدا به‌کسی قسمت نکند. موج‌ها بر روی موج‌ها باد و طوفان به‌کمال شدت کشتی، با آن بزرگی و عظمت همچون پوست گردو بر روی آب حرکت می‌کرد. موج‌ها از دریا به‌هوا می‌رفت به‌قدر کوهی و از موج‌ها در سطح کشتی می‌ریخت به‌قسمی سخت و شدید و صداها می‌کرد که گویا عمارت‌های هفت مرتبه را خراب می‌کند و درب و اسباب و چراغ و ظروف کشتی را به‌هم خورد می‌کرد و می‌شکست و تمامی بدنه کشتی چنان تکان می‌خورد و می‌لرزید که در هر دقیقه شخص گمان می‌کرد که

۱. اصل: طلاطم.

حالا کشتی خورد می شود و عملجات کشتی فرصت آن نمی کردند که به حفظ قمره^۱ و اطاقهای کشتی بپردازند. همه را مشغول به بادبان و حفظ دکل و راستی و درستی بالای کشتی بودند و چند مرتبه موجهای بزرگ بر روی کشتی ریخت و آب بسیار داخل اطاق بزرگ جهاز شد به طوری موجهای قوی حرکت می کرد که یک ماهی از دریا در روزنه قمره منزل جناب مؤیدالملک داخل قمره افتاد، به طوری که کشتی کج و مموج

و به قدر پنجاه خانوار
جمعیت هندو در شهر
لنگه هست که آنها نیز
تاجر مروارید می باشند

می شد که شخص ابداً نمی توانست به ایستد یا بنشیند حتی بر روی تختی که جای خواب بود و خوابیده بودم چند دفعه نزدیک به افتادن شدید حالت عقل و هوش و تکلم برای کسی نمانده بود. و چند نفر زن فرنگی در قمره کشتی منزل داشتند که هنگام انقلاب کشتی و آب آمدن در اطاق و قمره، زن ها از اطاق بیرون آمده وحشت نموده، داد

و بیداد و صداها و گریه ها می کردند و می ترسیدند، باری قدری آرام می شدند. باز موجی دیگر که به کشتی می رفت و کشتی منقلب می شد باز زن ها از منزل بیرون می دویدند و صداها بلند می کردند ولی در آن شب کسی ملتفت کسی نمی شد. از دو ساعت از شب گذشته تا نزدیک صبح دریا انقلاب و طوفان داشت و بحمد الله تعالی صبح دریا آرام گرفت و این دریا را دریای سفید می گویند.

حاجی پیرزاده از بمبئی حرکت نموده به قاهره، اسکندریه و در آخر به لندن رسید. وی مفصلاً درباره ساختمانها، خیابانها، باغها و بازارها و اوضاع زندگی و ذوق و شوق و غیره مردم آن شهرها نوشته است. آوردن همه آنها در این مقاله ممکن نیست. پس به توصیف عمارت توسعه و مجسمه های مومی که در آن عمارت است و بسیار جالب توجه می باشد، و نقل چند بیت در تمجید شهر لندن که گفته، بسنده می کنیم:

وضع عمارت مادام توسعه ازین قرار است. عمارتی ست که در آنجا مجسمه ها ساخته اند از موم که صورت سلاطین قدیم را از موم ساخته اند و چنان رنگ زده اند و

۱. این کلمه که اکنون به صورت قماره تلفظ می شود عبارت است از سالن و اطاقهای مرغوب کشتی و ظاهراً کلمه Camera ایتالیایی است که در تلفظ مردم عرب زبان به این صورت درآمده است.

نقاشی نموده‌اند و از شیشه چشم برای آن مجسمه‌ها قرار داده‌اند که به هیچ وجه با انسان زنده تفاوت ندارد و لباس بر آن‌ها پوشانیده‌اند و همچنین صورت زنهار را طوری ساخته‌اند و لباس بر آن‌ها پوشانیده‌اند که خیلی امر به شخص مشتبّه می‌شود که آیا این صورت حقیقی است یا که از موم است، صورت ملکه حالای انگلستان را با ولیعهد و صدر اعظم و رجال دولت را از موم ساخته‌اند و لباس مخصوص حالیه آن‌ها را بر آن مجسمه‌ها پوشانیده‌اند که به عینه صورت‌ها مثل صورت خود ملکه و ولیعهد به نظر می‌آید. صورت سلاطین مملکت‌های دیگر را ساخته‌اند حتی صورت اعلیٰ حضرت ناصرالدین شاه را از موم ساخته‌اند ولی بسیار بد و بی‌شبهت و سیاه رنگ و کوتاه قد ساخته‌اند و مادام توسه که زنی بوده و مخترع این کار بوده صورت دختری از موم ساخته و لباس بر او پوشانیده و آن صورت را بر روی تختی خوابانیده و دست آن صورت را بر روی پیشانی خود صورت گذارده مثل آنکه کسی در خواب باشد و دست دیگر را بر روی سینه او گذارده و تدبیری در شکم مجسمه نموده که شخص که نگاه می‌کند آن مجسمه دختر مثل آدم خواب نفس می‌کشد و پیراهن روی سینه او حرکت می‌کند و مادام توسه صورت خود را از موم ساخته و لباس بر خود پوشانیده و بر بالای سر آن دختر ایستاده و به‌طور تعجّت نگاه می‌کند که این صنعت را من به این خوبی تکمیل کرده‌ام. صورت امرای افغانستان و امیر شیر علی خان و نوآب و راجه‌های هندی را نیز در آنجا از موم ساخته‌اند و لباس و کلاه خود شان را به آن‌ها پوشانیده‌اند. این جانب که چند سال پیش به لندن رفته بودم از عمارت توسه هم دیدن کردم. واقعاً آنچه حاجی پیرزاده نوشته صد در صد درست است. آدم آن مجسمه‌ها را دیده انگشت به دندان می‌شود. مجسمه‌های رهبران دیگر جهان مثل آقای رونالد ریگن، رئیس جمهور سابق آمریکا و هنرپیشگان محبوب و معروف هند نظیر امیتاب بچن، اشوریا رای و سلمان خان بر آن‌ها افزوده شده‌اند. حاجی پیرزاده شهر لندن را چه خوب تعریف و توصیف نموده است آن هم به شعر:

بیبا به دیدۀ تحقیق یکدمی بنگر	به شهر لندن و این گونه صاحبان هنر
سواد اعظم دنیاست شهر لندن از آن	که فضل و علم و کمال است اندر او مضمّر
به روزگار و جهان هرگز این چنین شهری	نبوده شهر چو لندن بخوان کتاب و سیر

تمام خلقش دارای صنعتند و کمال
 ز مشک مویان مانند کشور تاتار
 ز لاله دستش گویی بود همه سنگرف
 بهر طرف گذری راه آهن است و بخار
 همه ترنم و عیش است اندرین ملکت
 همه لطافت و حسن است و دلبری و جمال
 چمن چمن ز ریاحین به هر کناره راه
 به باغ و راغ ز چشمان نرگس و نخجیر
 به بوستانش بینی هزار گون میوه
 به کوچه‌هایش بینی هزار گونه چراغ
 همه مسیح نژاد و همه مسیحایی

تمام الهش با علم و فضل و دانش و فر
 ز ماه رویان مانند خلخ و کشمیر
 ز سبزه کوهش گویی بود همه اخضر
 بهر طرف نگری سیم تلگراف و خبر
 همه نشاط و سرور است اندرین کشور
 همه ملاحات روی است و خوبی منظر
 دمن دمن گل و لاله به کوچه و معبر
 چو بر سپهر درخشنده مشتری و قمر
 به باغ‌هایش بینی هزار گونه ثمر
 ز شمع و مشعل و گاز و چراغ برق و شرر
 بود بر این همه مردم مسیح پیغمبر...

سفرنامه حاجی پیرزاده برای پژوهشگران تاریخ، اجتماع و فرهنگ و معماری نیمه دوم قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم بسیار مهم و مساعد می‌باشد.